

دکتر عبدالحسین زرین کوب را نباید به دیدهٔ یک ادیب سنتی - بهترین نمونه‌اش بدیع‌الزمان فروزانفر - نگریست، گرچه هر آنچه از چنان ادیبی انتظار می‌رود دارا بود، و همچنین نباید به او به عنوان یکی از بهترین محصولات دانشکدهٔ ادبیات تهران نگاه کرد؛ وصفی که دکتر خانلری هم با او مشترک است؛ زرین کوب از این هم بیشتر بود. او هم زبان فارسی را می‌شناخت و هم عربی را و هم با چند زبان فرنگی کم و زیاد آشنا بود. او تاریخ‌دان و صاحب‌نظر در تاریخ بود - که به این مطلب باز خواهیم گشت - او ملل و نحل و عقاید و فلسفه‌های غرب و شرق را می‌شناخت و در عرفان و کلام و فلسفهٔ اسلامی و ایرانی دارای قوهٔ نقد و تشخیص بود. زرین کوب بنیانگذار نقد نوین در ایران در زمان خودش و در آغاز کار خودش چشم‌اندازهای تازه‌ای بر روی اهل ادب فارسی زبان گشود که تا آن روز تصورش را نداشتند. شناخت زرین کوب از ادبیات قدیم که در چند کتاب - از جمله با کاروان حله - مطرح شده است، نشان می‌داد که چگونه به شاعرانی چون سنائی یا صائب می‌توان از دید امروزین و با نگاهی تاریخی نگریست. زرین کوب گرچه در ادب ابداعی کاری در خور شأن خود نکرده، ولی نثرش بی‌نظیر است و شخصیت یگانهٔ او را تصویر می‌کند آنچه‌آنکه بوفون گفته است: «سبک هر کس شخصیت اوست». اندیشه آزاد و موج و ژرف و در عین

حال روشن زرین کوب در نثر صمیمی و پرمحتوا و شیوا و ساده - و نه آسان - او دیدار می‌نماید و پرهیز می‌کند چنانکه در هر خواندن نامکرر می‌نماید و این خصوصیتی است که زرین کوب به خاطر انس دائمیش با مولوی و سعدی بدان دست یافته است. بسا اندیشه‌های نوین و دیرپای را که شما به وضوح در یک مصرع یا بیت مثنوی برمی‌خورید یا در گلستان و بوستان سعدی می‌یابید و آن عبارت را که دهها بار خوانده‌اید گویا اولین بار است که می‌بینید.

کتابهای خوب زرین کوب، آنجا که دریافته‌های خود را از فرهنگ گذشته ما - همچون یک فرهنگ‌شناس بی‌همتا - تقریر و انشاء می‌نماید نوشته‌اش نمونهٔ بی‌بدیل و معاصر برای صنعت سهل و ممتنع است که هیچ‌گاه از بازخواندنش دچار ملال نمی‌شویم.

صاحب‌نظرانی که هم فرهنگ قدیم را بدرستی دریافته‌اند و هم با فرهنگ و زبان روز آشنا هستند مسئولیتی مضاعف دارند که فرزندان روزگار ما را با میراث عظیم و هنگفت اندیشهٔ قدیم‌مان که فی‌الواقع متعلق به دنیای هنر و دانش، و هنر و دانش دنیاست آشتی دهند و برای این کار آشنایی به سوابق ذهنی خوانندگان پایسته است و زرین کوب چنین شناختی داشت و از حیطة ادیبان سنتی (وحید و عبدالعظیم قریب و بهمنیار) فراتر می‌رفت.

یک مثال بزخم: ادیبان طراز کهن ما که پروردهٔ مکتب خراسان و به طور غیرمستقیم ادامهٔ بازگشتیان بودند یا سبک هندی میانه‌ای نداشتند اما زرین کوب صائب را عمیقاً می‌شناخته است. مثال دیگر: کسی که در مرحله‌ای از عمر، تمایلات ایرانگرایانه بلکه ملیت پرستانه از آنگونه که در دو قرن سکوت مطرح

شده است داشته، آنچه‌آن با همدلی اندیشهٔ ابوحامد غزالی را می‌کاود و وارد دنیای او می‌شود که خواننده می‌پندارد که مگر با غزالی همفکر است یا دستکم وی را برحق می‌پندارد حال آنکه شرح صدر و آزاداندیشگی زرین کوب به او اجازه نمی‌داد که با آن نظریه پرداز عباسیان و سلجوقیان هم‌رأی باشد الا اینکه همان آزادانه پیشگی و محقق پیشگی او را وامی‌دارد که حق سخن غزالی را بگذارد و آنقدر که می‌توان با او راه رفت همراه شود. مثال دیگر: اگر در کوچهٔ زندان حافظ را لولی‌وشی آزاده و خوشباش و عیار ترسیم کرده مانع از آن نمی‌شود که چندین سال بعد از آن بر بعضی غزلیات حافظ (مثلاً دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند، در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد...) شرح عرفانی بنگارد چون حافظ در واقع هم آن است و هم این است.

آشنایی عمیق زرین کوب با عرفان - منحصر در مولوی و مثنوی که متخصص آن بوده است نمی‌باشد بلکه هر کس کتب سه گانهٔ بسی نظیر او را در تاریخ تصوف (ارزش میراث صوفیه، جستجو در تصوف، دنبالهٔ جستجو در تصوف) بنگرد، و با تدبیر و تعمق بنگرد درمی‌یابد که گویی با هر یک از عرفای بزرگ ایران و اسلام جداگانه زیسته است. زرین کوب، عین‌القضات و حلاج و نجم‌الدین کبری و باباطاهر و شبستری و روزبهان را نیز با همان علاقه‌مندی بررسی می‌کند و در شناخت ملامتیان و قلندریان و خاکساران حق تحقیق را می‌گذارد، همچنانکه ملامحسن فیض و علامه مجلسی را هم خوب معرفی می‌کند.

زرین کوب به عنوان مترجم زود تکلیف خود را روشن کرد و به تألیف پرداخت. در ایران بسا مترجمان از مؤلفان باسوادترند و بسا مؤلفان که در حقیقت مترجمان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

علیرضا زکاوئی قراقرلو

زرین کوب، فرهنگ شناس بزرگ ایران

ناتوان و حقه‌باز هستند و بسا نویسنده که به عنوان مترجم شناخته شده استعدادش هدر می‌رود و حقیقت گزارده نمی‌شود. زرین‌کوب از این لحاظ مغیوب نشد. چه خوب بود که زرین‌کوب یک دوره تاریخ فلسفه اسلامی می‌نوشت. آنچه در گوشه و کنار در این باب نوشته است اگر به ترتیب کرونولوژیک و موضوعی به هم متصل شود و یکجا عرضه گردد معلوم خواهد شد که این کار از زرین‌کوب به شکل مطلوب و کامل برمی‌آمده است. زرین‌کوب خصوصیتی بارز داشته که در جریان آموزش به دیگران خود نیز می‌آموخته و پیش می‌رفته است.

نگاه زرین‌کوب به تاریخ ایران گرچه در طول عمر تفکر و تألیفش مراحل و منازل را گذرانده و مسلماً از زمانه و امواج گذرا تأثیر پذیرفته است اما او نقاد تاریخ است (تاریخ در ترازو) و هر چه نوشته حتی آنچه در جوانی نوشته - مثلاً کتاب دو قرن سکوت که بیش محققانه است. البته در تاریخ ایران بعد از اسلام پایه تحقیق را بر طاق بلند گذاشته و در بامداد اسلام و کارنامه اسلام خود سخنرانی مذهبی کرده است (این سخنرانیها در حسینیه ارشاد ایراد شد) البته می‌توان بر محقق ایراد گرفت که در فلانجا چرا فلان نکته را نادیده گرفته ولی بهر حال او نیز جوابی دارد. خلاصه اینکه تندروی دو قرن سکوت جبران شده است. در هر حال روزگاران ایران کتابی است جذاب و خواندنی برای همه کس. بویژه آنکه اشکالات ارجاعات سایر کتابهای زرین‌کوب را ندارد.

آنچه از تاریخ فلسفه غرب به قلم آورده شیرین و روان است و حتی برای کسانی که با اصل متون آشنا هستند خواندنی می‌نماید، و آنچه در تاریخ ادیان نوشته

در قلمرو وجدان روشنگر است. و هر جا از نحله‌های کلامی و فرقه‌های اسلامی سخن می‌گوید معلوم می‌شود که با مأخذ دست اول آشناست و آنجا که از طریقه‌های صوفیه سخن می‌راند درست در حیز طبیعی خود قرار گرفته، و در مقابل آنچه غربیان گفته‌اند بی‌اختیار به ذهن ما می‌آید که: اهل‌الدار ادربی بما فی‌الدار. توضیح لازم اینکه بررسی و پژوهش مقولات و مقالات عرفانی سه شکل اساسی دارد: یا از دیدگاه مخالف و معمولاً قشری متشانه است، و یا از موضع شیفتگی و سرسپردگی و تسلیم کورکورانه، و یا از دیدگاه علمی و عینی. ممکن است در بررسی‌های خاص دو حالت از این سه حالت با هم ترکیب شده باشد یا در بعضی جاها به یکی از این دیدگاهها نزدیکتر گردد. اکثر مطالعه کنندگان آثار عرفانی و فلسفی مخصوصاً آثار متأخر با این پدیده آشنا هستند که چگونه دیوار زمان و مکان فروریخته می‌شود و به سبب بی‌روشی یا بدروشی مؤلفان، خواننده عادی هرچه بیشتر می‌خواند بالاخره در نمی‌یابد که سیر تکاملی و تحولی مسائل چگونه بوده است. مشکل عمده این است که اهل عرفان و فلسفه غالباً روش علمی ندارند و آنهایی که با روش تاریخی و انتقادی آشنا هستند غالباً به مباحث عرفانی و فلسفی عنایت نمی‌ورزند. خصوصیت زرین‌کوب این بود که هم احاطه و اشراف یک شرقی علاقه‌مند به عرفانیات را داشت و هم به دید ابژکتیو یک محقق معاصر و غربی منش به موضوع مورد مطالعه می‌نگریست.

زرین‌کوب آنچه گفته است هم دیده و هم دانسته، لذا حق مطلب را ادا کرده است. در عین حال آن رگه انتقادی که در اندیشه‌اش بوده - و از تفکر دوره روشنگری غربی متأثر است - همه جا رخ می‌نماید. مثلاً

در سه کتابی که راجع به مولوی به چاپ رسانده (سرتی، بحر در کوزه و پله پله تا ملاقات خدا) هر جا لازم دیده انگشت بر حرف مولانا گذاشته و مریدانه دیده نبسته است. یعنی در زرین‌کوب عارف‌منش هم با زرین‌کوب نقاد مواجه می‌شویم. به قول مولوی:

جمع صورت با چنان معنی ژرف

نیست ممکن جز ز سلطانی شگرف

اینکه زرین‌کوب متن کهنی را تصحیح نکرده و یا وارد تدقیقاتی از آن قبیل که علامه قزوینی می‌شود، نشده است نقصی بر او نیست چه کار زرین‌کوب نقد و تفسیر بود نه تنقیح و تمحیص.

از جمله عرصه‌های جالب کار زرین‌کوب، ادبیات تطبیقی است که خصوصاً در پیجویی و مطابقت حکایتها و مثل‌های مثنوی مولوی با ادب جهانی اطلاعات وسیع خود را نشان می‌دهد. زرین‌کوب نظامی را هم نیک شناخته و نیک شناسانده است و او را که شاعری مداح به نظر می‌آید به گونه اندیشه‌گری آرمانگرا تصویر نموده که با عنوان «حکیم» که از دیرباز معروف است سازگارتر می‌نمایاند.

در پایان، بنده به عنوان کسی که از کنار نگاه می‌کند نظرم این است که سالهای سال خواهد گذشت و سایه زرین‌کوب بر روی پژوهش‌های فرهنگ‌شناسانه ما گسترده خواهد بود و نسل آینده نیز چون نسل حاضر از آثار زرین‌کوب بهره خواهد گرفت. همچنانکه جای دکتر ذبیح‌الله صفا نیز محتمل نیست به این زودی‌ها پر شود. مردانی که هم فرهنگ قدیم‌مان را برآستی می‌شناختند و هم به زبان امروز سخن می‌گفتند هم اندیشه پویا داشتند، و هم خوب می‌نوشتند، و حکایت همچنان باقی است.

